

# سیاست در سپهر سعادت

سیاست در سیر اندیشه‌ی سیاسی مسلمانان

امید شفیقه قهرخی

تاکنون بیشتر در رابطه‌ی فلسفه و سیاست، آن گونه که در غرب و اندیشه‌ی غربی واقع شده بود بحث کرده‌یم. دیدیم که در مفهوم سیاست در سیر اندیشه‌ی غربی نمی‌توان خطی یکسان یافت و حتی غایت امر سیاسی نیز در دوره‌های مختلف تغییر کرده است. اما در مقابل در عالم اسلام می‌توان خطی وحدت بخش را در سیر مفهوم سیاست در اندیشه‌ی سیاسی مسلمانان دنبال کرد و آن هم چیزی نیست جز در نظر گرفتن «سعادت» به عنوان غایت «سیاست». این تفاوت مهم و آشکار سیر سیاست در اندیشه‌ی غربی و «اندیشه‌ی اسلامی» بیش از این محل تأمل دارد که فعلا مجال آن نیست. در مقاله‌ای که در ادامه می‌آید تلاش شده است که ضمن اشاراتی کوتاه به نظر برخی اندیشمندان اسلامی (همچون فارابی، اخوان الصفا، ابن سینا، عامری و...) به سیاست، خط وحدت بخشی که اشاره شد، نشان داده شود.

سیاست

رساله جامع علوم اسلامی



به راهی که در دنیا و آخرت موجب نجاتشان است. در این تعریف، موضوع سیاست نه «قدرت» یا «دولت» بلکه استصلاح الخلق یا «هدایت بشر» است.

در یک دید کلی، آثار سیاسی اسلامی ایرانی بر چهار قسم است:

۱. سیاست دینی اسلامی که بر پایه‌ی آیات الاحکام سیاسی، احادیث پیامبر اکرم و استنباط فقیهان و مجتهدان و عالمان دین قرار دارد.
۲. سیاست فلسفی اسلامی که بر پایه‌ی تعالیم و آراء فیلسوفان یونان و روم و دانشوران و سیاست‌مداران ایرانی پیش از اسلام است؛ همچون ابونصر فارابی، ابوالحسن عامری، ابن سینا، ابوحنیفه توحیدی و...
۳. سیاست مرآت‌ی یا سلوکی که بر پایه‌ی تجارب سیاسی وزیران و رجال سیاست است؛ نمونه‌هایی مثل آثار جاحظ، سیاست‌نامه‌ی نظام الملک، تاریخ بیهقی، قابوس‌نامه‌ی عنصر المعالی، نصیحه‌الملوک غزالی و...

۴. اندیشه‌های اصلاحی که در دوران جدید و پس از مواجهه‌ی ما با تمدن غرب، با گرایش‌های گوناگون مطرح شده‌اند.

از زاویه‌ی دیگر و از جهت تاریخی، تاریخ تأملات سیاسی در اسلام را به سه دوره تقسیم کرده‌اند: در دوره‌ی اول بیشترین تأملات سیاسی در مفاهیم علم کلام پایه‌ریزی می‌شود. مباحث بنیادین متکلمین در خصوص خلافت، امامت، ولایت، عدالت، جبر، آزادی و... نمونه‌های بارز مباحث سیاسی قلمداد می‌شوند. در دوره‌ی دوم که از غیبت کبری آغاز می‌شود، مباحث سیاسی در جریان تأملات عقلی و فلسفی رشد می‌کند. آشنایی مسلمانان با فلسفه‌ی یونان تأثیر قابل ملاحظه‌ای در تکوین اندیشه‌ی سیاسی در مبانی فلسفی می‌گذارد. فلاسفه‌ی مسلمان با بهره‌گیری از مبانی عقلی و سنت‌های فلسفی یونان، مباحث عمده‌ای پیرامون معرفت سیاسی و آرائه‌ی مدینه‌های فاضله در بخش حکمت عملی، مطرح نمودند. فارابی، مسکویه رازی، خواجه نظام‌الملک، ابن سینا، امام محمد غزالی، خواجه نصیرالدین طوسی و ابن خلدون از متفکران این دوره‌اند. اما در دوره‌ی سوم مباحث سیاسی در قالب ابواب فقه‌ی مثل امر به معروف و نهی از منکر، باب جهاد، باب قضا، باب وکالت و دیگر ابواب فقه، تکوین یافت که این دوره تقریباً از زمان حمله مغول به ایران (قرن ۷) آغاز می‌شود و تا قرن ۱۴ ادامه می‌یابد. در این نوشتار به‌طور اختصاری و گزینشی به نقطه‌نظر برخی اندیشمندان اسلامی (با تأکید بیشتر بر فلاسفه‌ی اسلامی) در باب سیاست می‌پردازیم.

از نظر فارابی غایت علم سیاست با علم مدن بحث در سعادت عملی آدمی است. یعنی برقراری ملکات و اخلاق در آدمی و خدمت دولت در پایداری از آن‌ها. لذا سیاست، همان تأمین سعادت آدمی است. فارابی ضمن مقدم داشتن اخلاق بر سیاست، رابطه‌ی فرماندهی و فرمان‌برداری و خدمت حکومت خوب را «سیاست» می‌نامد. فارابی در معنای عام، سیاست را سودمندترین روش مطالعه‌ی اعمال، رفتار و احوال ظاهری و باطنی انسان‌ها می‌داند و در معنای خاص، سیاست را بخشی از تدبیر و محصول عمل سیاست‌مداران تلقی می‌کند. بنابراین، سیاست در معنای اخص، به حوزه‌ی عمل زمام‌داران مربوط است که شامل ایجاد ملکات و فضایل در جامعه و نگهداری از آن‌هاست. از نظر فارابی، سیاست فاضله، سیاستی است که سیاست‌مداران و رعیت، به مدد آن به فضایی نایل می‌شوند که رسیدن به آن فضایل جز از طریق آن امکان‌پذیر نیست. فارابی، سیاست را در کنار شریعت، جزء حکمت عملی قرار می‌دهد.

اخوان‌الصفاء نیز به کسب فضیلت و سعادت از طریق سیاست می‌اندیشیدند. آنان، که از اسماعیلیه بودند، انواع سیاست را شامل سیاست نبویه، سیاست ملوکیه، سیاست عامه، سیاست خاصه، سیاست

تاکون بیشتر در رابطه‌ی فلسفه و سیاست، آن‌گونه که در غرب و واژه‌ی سیاست از جمله واژه‌هایی است که برداشت یکسانی در مورد آن وجود نداشته و هر اندیشمندی در هر دوره‌ای به واسطه‌ی مجموعه معارفی که در اختیار داشته و رویکرد و نگرشی که برگزیده، تعریفی از این واژه ارائه داده است. وقتی از علم سیاست (دانش سیاسی) سخن می‌گوییم، در واقع به انجام پژوهش و حصول علم و ادراک درباره‌ی نهاد سیاسی، پدیده‌های سیاسی، روابط سیاسی، رفتارهای سیاسی و نظام‌های سیاسی اشاره می‌کنیم. در این میان، اندیشمندان اسلامی نیز با استفاده از منابع معرفتی مقبول خود و با توجه به مسائل موجود زمانه، به بررسی این مقوله پرداخته‌اند. واضح است که دیدگاه و نحوه‌ی ورود اندیشمندان اسلامی نیز در این باب یکسان نبوده است. علامه دهخدا، سیاست را به معنای زیر آورده است: پاس داشتن ملک (غیاث اللغات)، حکومت و ریاست و داوری (ناظم الاطباء)، مصلحت و تدبیر (اسکندرنامه)، شکنجه و عذاب و عقوبت (ناظم الاطباء)، ضبط ساختن مردم از فسق به ترسانیدن و اجرای احکام به طور عدالت و ... برخی از فیلسوفان مسلمان اصولاً تبیین مفهوم سیاست را دشوار و آن را جزء علوم «صعب‌الموضوع» تلقی کرده‌اند و بر این باورند که قلمرو موضوع آن بسیار گسترده و با موارد و اغراض خود دست به گریبان است و تفکیک آن به سادگی مقدور نیست. بنابراین معرفت به حقیقت و ماهیت آن امکان‌پذیر نیست و باید به تعاریف شرح‌الاسمی که ناظر به لوازم و اغراض سیاست است بسنده کرد. برخی معتقدند چون علم سیاست نتیجه‌ی ساختار حقیقی جامعه است و آن هم به صورت سیستم پیچیده‌ای می‌باشد لذا به هیچ وجه عنصر اصلی علم سیاست را نمی‌توان تبیین کرد. معمولاً دین‌داران در تعریف سیاست از منظر دینی، روی عناصر «هدایت انسان» و «اصلاح جامعه» و حتی «تقویت ارتباط معنوی انسان با خدا» تأکید می‌کنند.

اساس دین اسلام و مبانی آن پس از عبادیات که بنای آن در حقیقت تهذیب نفس و برکناری از آلودگی‌هاست، بر استوار کردن پایه‌های جوامع بشری است و گذشته از دستورات مفید اخلاق فردی، اصولی برای استحکام مبانی اجتماعی پیشنهاد کرده است. در باب حکمت عملی و تدبیر منزل و سیاست مُدُن به طور مستوفی در تعلیمات اسلام دستوراتی وجود دارد. مستند و اساس حکمت عملی اسلامی، نخست قرآن مجید و سپس اخبار و روایات و سیره‌ی معصومین (علیهم السلام) است.

به طور کلی در سیاست اسلامی، سیاست مدینه و تدبیر زندگی سیاسی-اجتماعی امت و جامعه، بر مبنای عدل و استقامت و حرکت به سوی خیر و کمال راستین است. در این دیدگاه که بحث «خلافت انسان» در طول خلافت خداوند مطرح می‌شود، سیاست، امانت عمومی الهی است و جنبه‌ای همگانی دارد و لذا مسئولیتی طبیعی است و از همین جا بحث مشارکت سیاسی مردم و حق آن‌ها بر حکومت و مسئولیت‌ها و وظایف حکومت در برابر مردم آغاز می‌شود. نکته‌ی قابل توجه دیگر در تعاریف «سیاست» که از سوی متفکران مسلمان ارائه شده است، پیوند ناگسستنی بین دو حوزه‌ی دین و سیاست است. بدین ترتیب، از نظر دانشمندان اسلامی، سیاست به صلاح باز آوردن مردم است به وسیله‌ی ارشاد ایشان به راه نجات‌بخش در دنیا و آخرت و آن نیز از سوی انبیا و برای خاصه و عامه در ظاهر و باطن است و از سوی سلاطین و پادشاهان در ظاهرشان و از سوی علمایی که وارثان انبیا هستند در باطن ایشان؛ و یا آن‌طور که در المنجد آمده است: «استصلاح الخلق بإرشادهم إلی الطریق المنجی فی العاجل و الآجل» سیاست یعنی همت گماشتن به اصلاح مردم و هدایت آنان

## دو نگاه

نکته‌ی قابل توجه دیگر در تعاریف «سیاست» که از سوی متفکران مسلمان ارائه شده است، پیوند ناگسستنی بین دو حوزه‌ی دین و سیاست است. بدین ترتیب، از نظر دانشمندان اسلامی، سیاست به صلاح باز آوردن مردم است به وسیله‌ی ارشاد ایشان به راه نجات‌بخش در دنیا و آخرت

ذاتی و سیاست سعادت (مربوط به امور اخروی) می‌دانستند که همه‌ی آن‌ها به خاطر سود انسان - یعنی رسیدن به کمال جسمانی و دنیوی یا اخروی و نفسانی - است.

برای اکثر اندیشمندان کلاسیک جهان اسلام، سیاست با ریاست، قرین بلکه به یک معنا عین آن بوده است. یعنی سیاست در اختیار و انحصار شخص رئیس مدینه - چه خوب باشد و چه بد - محسوب می‌شد و حتی وزیر و کارگزارانش «سیاست‌مدار» محسوب نمی‌شدند. اما در این زمینه، دیدگاه اخوان‌الصفا که به تشکیلات درون‌گروهی اسماعیلیه هم توجه داشته‌اند، اندکی متفاوت بوده است.

ابن سینا در تقسیم‌بندی علوم، علوم را به دو قسم حکمی (علمی) و غیر حکمی تقسیم می‌کند. دسته‌ی اول علوم هستند که احکامشان در تمام برهه‌های زمان جاری است و به دو نوع نظری و عملی تقسیم می‌شوند. غایت علوم نظری بر خلاف علوم عملی اعتقاد یقینی به حال موجوداتی است که وجود آن‌ها به فعل انسان بستگی ندارد. مابعدالطبیعه (علم اعلی) ریاضیات (علم اوسط) و طبیعیات (علم ادنی) سه نوع علم نظری‌اند. حکمت عملی یا مخصوص شخص واحد است (تهذیب اخلاق) یا به دیگران نیز مربوط می‌شود (سیاست مدن و تدبیر منزل). بدین ترتیب ابن سینا دانش سیاسی را در حیطه‌ی دخیل و تصرف عقل عملی قرار می‌دهد و در آخر «کتاب نجات» طی بحثی به عنوان (فی عقد المدینه) نمونه‌ای از خلاقیت عقلانی در عرصه‌ی سیاست را نمایش می‌دهد.

او نیز همانند بسیاری دیگر از اندیشمندان مسلمان، هدف نهایی یک جامعه‌ی مدنی و سیاسی را رسیدن به سعادت می‌داند و برای وحی و نبوت بعد سیاسی قایل است. او قانون و سیاست را که دو رکن اصلی یک جامعه‌ی متمدن است به انبیا اختصاص می‌دهد. به عقیده‌ی وی پیامبر قانون‌گذار و سیاست‌مدار برجسته‌ی جامعه به شمار می‌رود و تنها اوست که می‌تواند این دو مسئولیت را به عهده داشته باشد. از نظر ابن سینا، پیامبران با سیاست و فن مدیریت و مردم‌داری‌ای که داشته‌اند، امور مادی مردم را سامان دادند و به یاری مکتب فلسفی الهی زندگی معنوی را برای مردم کمال بخشیدند. ابن سینا از دو نظام نام برده است که عبارتند از: «نظام سیاسی خیر» و «نظام سیاسی ملک» که از مجموع این‌ها با نام مشترکی با عنوان «نظام سقراطی» یاد می‌کند. در این نظام‌ها رهبر جامعه صرفاً به دلیل استحقاق و شایستگی‌ای که دارد به مقام ریاست رسیده است چرا که بر وضع سنن و قوانین و یا حفظ و حراست آن‌ها توانایی دارد. منظور ابن سینا از سنت، شریعت دین اسلام است. نظام سیاسی مطلوب ابن سینا نظام سقراطی است که آن را در الهیات شفا بر نظام نبوت و امامت تطبیق داده است. برخی از محققان معتقدند با پیوندی که در اندیشه‌ی ابن سینا، میان نبوت و سیاست برقرار شد، فلسفه‌ی مشرق تمدن اسلامی در مسیری افتاد که بحث فلسفی را درباره‌ی سیاست متوقف نمود. پذیرش نص برای امام و خلیفه از عمده آرائی است که ابن سینا را به آموزه‌های شیعی متمایل می‌سازد.

ابوالحسن عامری نیز از زاویه‌ی سعادت‌یابی به سیاست نگریسته است. در دید عامری سیاست عبارت است از اصلاح حال سیاست‌شوندگان (افراد) و تبیین و قوام آن. در این تعریف، دو رکن اساسی سیاست، اصلاحی و تدبیر است که تربیت از طریق اصلاح تنظیم امور مادی انسانی اعم از اقتصاد، امنیت، قانون، جنگ و صلح، و سایر موارد از طریق تدبیر حاصل می‌شود. با توجه به تعریف فوق از سیاست، عامری مقوله‌ی سنت را مطرح کرده و آن را عامل اصلاح و نیز هدف در سیاست می‌داند، زیرا از نظر او، سنت و سیله و راه‌گشای رسیدن به

سعادت و در واقع غایت و هدف سیاست است. انسان موجودی کمال‌جو و سعادت‌خواه است و ضرورت دارد کمالات او از قوه به فعل درآید. در آرای عامری هم ضرورت سیاست به فعلیت درآوردن قوای نفسانی کمال‌جوی انسان است. از این رو بنای اصلی سیاست در اندیشه‌ی فلسفی عامری، قوه‌ی نطق و تعقل انسان است. انسان به دلیل داشتن قوه‌ی نطق و قوه‌ی نفسانی از حیوان و گیاه متمایز است، هر چند در نمو و تنفس و تغذیه با حیوان اشتراک دارد. ضرورت سیاست، تدبیر امور نفس و به فعلیت رساندن استعداد‌های نفسانی او از طریق سیاست امکان‌پذیر است. فعلیت‌یابی استعدادها ضرورتاً در بستر اجتماع و از طریق مشارکت جمعی است؛ زیرا ریاست و سیاست از نیازهای طبیعی انسان است؛ همان‌طور که ارسطو حیات فاضله را از طریق شرکت مدنی و حضور در اجتماع امکان‌پذیر می‌داند. عامری نیز بر آن تأکید کرده و تحقق نیازهای انسان را در جمع و از طریق هیأت جمعی ممکن می‌داند.

از نظر عامری، سیاست راغب کردن فرد (سیاست‌شونده) است به چیزی که او را به نیک‌بختی می‌رساند و آن از طریق سوق دادن او با تدبیر درست و استوار به غرض مورد نظر سنت در سیاست است و غرض سنت به دست آوردن نیکی‌ها برای همه‌ی افراد است. بنابراین در نظر عامری، سیاست عبارت است از تدبیر در جهت رسیدن به اهداف سنت. در این تعریف، وی به مقوله‌ی کمال‌طلبی، سعادت‌طلبی و ضرورت تدابیر جمعی توجه دارد. از این رو سیاست‌مدار وظیفه دارد که مصلحت‌های مادی و معنوی انسان را شناخته و افراد را به سوی آن مصلحت‌ها هدایت کند. برای این کار، لازم است نیازهای انسان را بشناسد. در این راستا، ابتدا باید مدینه و ویژگی‌های اهالی آن را بشناسد، زیرا حوزه و گستره‌ی عمل سیاست‌مدار، مدینه است که شناخت آن در رفع نیازهای مدینه بسیار کمک می‌کند. از نظر عامری، مدینه مرکز تجمع و پراکندگی نیازها، انگیزه‌ها و تمایلات مختلف است و سیاست‌مدار باید با نگاهی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی به هدایت این نیازها و انگیزه‌ها در جهت سعادت بپردازد. در دیدگاه عامری، نیازها با توجه به انگیزه‌های افراد در اجتماع، در دو سطح ادنی (کمینه) و اقصی (کامل) قرار می‌گیرد. در سطح اقصی (کامل)، استکمال انسان و نیاز او به جمال انسانی مورد نظر است که سیاست‌گذاری در حوزه‌ی معنویات را شامل می‌شود. بنابراین سیاست‌مدار باید در سطوح معنوی برنامه‌ریزی کند که همان حوزه‌ی وعظ و ارشاد و هدایت است. در سطح کمینه (ادنی)، نیازهای مادی جامعه مورد نظر است که شامل حوزه‌ی تدبیر و برنامه‌ریزی‌های مادی است. این حوزه در راستای ضرورت تربیت نفسانی انسان می‌باشد. همچنین در این سطح باید نیازهای مدینه را مرکب از خیرات و شرور مطالعه کرد. به عبارت دیگر ترکیب شرور و خیرات، واقعیت مدینه است که سیاست‌مدار باید در تدبیر خود این واقعیت را مدنظر قرار دهد و اهالی مدینه را به تحصیل خیرات و پرهیز از شرور وادار کند. به گفته‌ی عامری، بر سیاست‌مدار واجب است که هدف کمینه‌ی سیاست را تحصیل خیرات برای اهالی مدینه و دور گرداندن آنان از شرور قرار دهد. خیراتی که سیاست‌مدار باید اهالی مدینه را به آن سوق دهد، عبارتند از: محبت و سلامتی، نیک‌سیرتی، نیرومندسازی و توان‌گری.

یکی دیگر از مهم‌ترین اندیشمندان سیاسی اسلام، غزالی است. از نظر غزالی زندگی اجتماعی انسان به چهار صنعت کشاورزی، پارچه‌بافی، بنایی و سیاست وابسته است که مهم‌ترین این صنایع و فنون سیاست است. امام محمد غزالی «سیاست» را تنها دانشی می‌داند که زندگی صلح‌جویانه را به مردم آموزش می‌دهد و در برگیرنده‌ی همه‌ی امور مادی و معنوی انسان در دنیا و آخرت است. غزالی بر این باور بود

#### دو نگاه

برخی از محققان معتقدند با پیوندی که در اندیشه‌ی ابن سینا، میان نبوت و سیاست برقرار شد، فلسفه‌ی مشرق تمدن اسلامی در مسیری افتاد که بحث فلسفی را درباره‌ی سیاست متوقف نمود

کرده است. او در قسمتی از کتاب اخلاق ناصری به حکمت مدینه یا علم مدنی می‌پردازد و مباحث زیر را مطرح می‌نماید: سبب احتیاج به مدینه و اجتماع، فضیلت محبت، اقسام اجتماعات و احوال آن، سیاست امرا و آداب ایشان، سیاست خدمت‌گزاران و ملوک و... خواجه نصیرالدین طوسی می‌گوید که سیاست پادشاه (که ریاست ریاست‌هاست)، دو نوع است و هر یک دارای نوعی هدف (غرض) و نتیجه (لازم) است:

۱ سیاست فاضله که آن را امامت گویند، غرض از آن تکمیل مردم است و لازمه‌اش نیل به سعادت.

۲ سیاست ناقصه که آن را تغلب خوانند و غرض از آن استعباد (به بندگی گرفتن) مردم است و لازمه‌اش نایل شدن به شقاوت و مذمت. در این میان، گونه‌ی اول سیاست‌مدارانی هستند که به عدالت متمسک شده و با رعیت مانند دوستان رفتار می‌کنند و بر شهوتشان چیره می‌گردند و مدینه را از خیرات عمومی (امنیت، آرامش، مودت با هم، عدل، پاک‌دامنی، لطف، وفا و...) پر می‌کنند. اما گونه‌ی دوم، تمسک به جور و ستم بوده که رعیت را به پیش‌کار و برده تبدیل نموده و در خدمت شهوت خود می‌گیرند و مدینه را از بدی‌های عمومی (ترس و اضطراب، ناامنی، تنازع و درگیری، ستم، حرص، زورگویی، غدر و خیانت، سخت‌گیری، غیبت و امثال آن) پر می‌کنند.

اگر بخواهیم سیر فلسفه‌ی سیاسی را در جهان تشیع دنبال کنیم، در این مرحله ناگزیر از بررسی افکار ملاصدرا هستیم. در میان اهل فلسفه مشهور است که وی مکتب فلسفی جدیدی به نام حکمت متعالیه را پایه‌گذاری کرده است. این مکتب فلسفی، کمتر از زاویه‌ی سیاسی مورد توجه قرار گرفته است و لذاست که برخی گمان برده‌اند که وی فاقد اندیشه‌ی سیاسی است. برای درک سیاست از نظر ملاصدرا باید نگرش او را به رابطه‌ی مبدأ و معاد و همچنین شریعت و سیاست درک کرد.

صدرالمتألهین، مسیر از مبدأ تا معاد را در چهار سفر (۱) سفر من الخلق الی الحق (۲) سفر بالحق فی الحق (۳) سفر من الحق الی الخلق و (۴) سفر فی الخلق بالحق، طراحی نموده است. او با تأکید بر اینکه نشئه‌ی دنیا محل اجرای همه‌ی شرایع الهی است و «الدنیا مزرعه‌ الاخره»، از باب ضرورت عقلی، تدبیر، سیاست و اصلاح دنیا را ضروری می‌داند. به صورت روشن‌تر اینکه او اولاً انسان را مدنی بالطبع می‌داند، ثانیاً معتقد است دنیا مزرعه‌ی آخرت است و تحصیل و اصلاح آن از باب لایذیت عقلی ضروری است (اصلاح آن عقلاً ضروری است)، ثالثاً انسان را خلیفه‌الله در روی زمین می‌داند و رابعاً ادای

که آن علمی که زیست مسالمت‌آمیز و سودمند را -چه در صحنه‌ی مادی و چه معنوی- می‌آموزد سیاست است. از دید غزالی تفکیک میان علم دین و سیاست امری ناممکن می‌نمود. وی به دنبال پی‌ریزی اخلاق و سیاستی مبتنی بر شرع بود و در کتاب احیاء علوم الدین، در این جهت تلاش کرد.

کتاب تهافت‌التهافت‌فلسفه‌ی غزالی که بر ضد فلاسفه (یا فلسفه) نوشته شده بود، اثرات چشم‌گیری در سیر فلسفه در جهان اسلام داشت و موافقت‌ها و مخالفت‌هایی در پی داشت. از جمله کسانی که در برابر غزالی ایستاد و به دفاع از فلسفه برخاست، ابن رشد قرطبی بود. وی

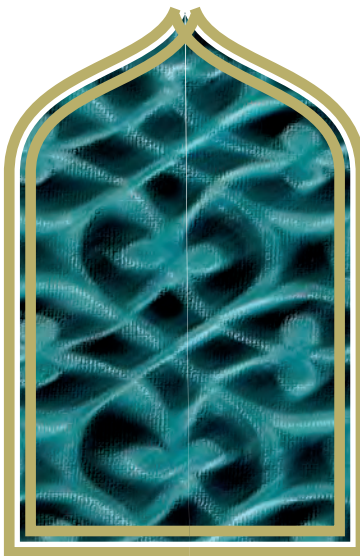
در تهافت‌التهافت به غزالی جواب گفت. او در سیاست، رویکردی فلسفی اتخاذ کرد و آن را بر پایه‌ی علم النفس بررسی کرد. در نظر ابن رشد، علم اخلاق به تدبیر نفس می‌پردازد و علم سیاست به تدبیر نفوس. بنابراین، علم اخلاق، پایه‌ی علم سیاست را می‌ریزد. اما اخلاق و سیاست، هر دو با هم، علم مدنی را تشکیل می‌دهند و نیاز به یک پایه دارند؛ این پایه را علم النفس (نفس‌شناسی)، فراهم می‌کند. این علم که به علم مدنی مشهور است در جوهر با علوم نظری، متباین است و این امری است که در آن شک و جدالی نیست چراکه موضوع و مبادی آن متفاوت از موضوع و مبادی علوم نظری است: موضوع علم مدنی، افعال ارادی‌ای است که از ما سر می‌زند و مبادی این علم نیز اراده و اختیار است؛ در صورتی که موضوع علم طبیعی اشیاء طبیعی و مبادی آن، طبع و طبیعت است و موضوع علم الهی، امور الهی و مبدأ آن خدای تبارک و تعالی است. معرفت‌های بشری در ابتدا دارای این شأن هستند که به وسیله‌ی انسان دانسته شوند، بدون اینکه به آن عمل، تعلق گیرد. این گونه معارف، در حوزه‌ی علوم نظری جای دارند. مفهوم ابتدایی این سخن، این است که این نوع علم، برای علم است و صرفاً یک سری دانسته‌های بشری است. این قسم از علوم، شامل حساب، هندسه، نجوم، موسیقی، طبیعیات عمومی، دانش‌های مربوط به ظواهر مختلف طبیعی، روان‌شناسی، طب و دانش پزشکی می‌گردد. بدین ترتیب، علم مدنی از جهت غایت نیز متفاوت با علوم نظری است. غایت علم مدنی، عمل است. هر چه امور مستنبطه در این علم، کلی‌تر باشند از عمل دورترند و هر چه از عمومیت و کلیت کمتری برخوردار باشند به عمل و کاریست، نزدیک‌ترند. آن چه نباید ناگفته گذاشت آن است که او نیز غایتی به نام سعادت برای سیاست قائل بوده است. از دیگر اندیشمندانی که خصوصاً در تاریخ فلسفه و کلام اسلامی دارای اهمیت است، خواجه نصیرالدین طوسی است. وی سیاست را از منظری اخلاقی و فلسفی بررسی

## دو نگاه

در نظر ابن رشد، علم اخلاق به تدبیر نفس می‌پردازد و علم سیاست به تدبیر نفوس. بنابراین، علم اخلاق، پایه‌ی علم سیاست را می‌ریزد. اما اخلاق و سیاست، هر دو با هم، علم مدنی را تشکیل می‌دهند و نیاز به یک پایه دارند؛ این پایه را علم النفس (نفس‌شناسی)، فراهم می‌کند







و از نظر برخی، راه بر فلسفه‌ی سیاسی بسته است.

به هر جهت، ملاصدرا به سیاست شرعی فاضله توجه دارد زیرا شریعت است که متضمن عدالت، و برپایی آن تأمین‌کننده‌ی خیرات عامه است. اما در سیاست ناقصه، هوای نفس رئیس مدینه مطرح است نه شریعت یا حتی سنت‌ها و قوانین گذشتگان. او بر آن است که نبوت نسبت به شریعت، همچون روح است نسبت به جسدی که روح در میان آن جای دارد و سیاستی که از شرع جدا باشد همانند جسدی بی جان است.

در اثر کارهای خواجه نصیر و ملاصدرا، مسلمانان در قرون اخیر با بهره‌گیری بیشتر از

ظرفیت‌های عرفان و فقه اسلامی، وارد مباحث سیاست نظری شده‌اند. پس از صدرا، باید از بنیان‌گذار نظام جمهوری اسلامی و احیاکننده‌ی عقلانیت سیاسی اسلام نام برد. از نظر امام خمینی (رحمه الله علیه)، سیاست به این معناست که جامعه را به آن جایی که صلاح جامعه و صلاح افراد است راه ببرند و هدایت کنند. از نظر امام، این امر در روایات ما برای نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) با لفظ سیاست ثابت شده است و در روایت است که پیامبر مبعوث شد که سیاست امت را متکفل باشد. آن‌ها می‌خواهند ملت‌ها، اجتماع و افراد را در همه‌ی مصالحی که از برای انسان و جامعه متصور است، هدایت کنند و راه ببرند؛ همان که در قرآن صراط مستقیم گفته می‌شود. این سیاست، مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آن‌ها علمای بیدار اسلام و علمای بیدار هر ملتی. انبیا شغلاشان سیاست است و دیانت، همان سیاستی است که مردم را از این‌جا حرکت می‌دهد و به تمام چیزهایی که به صلاح ملت و مردم است هدایت می‌کند.

در این نوشتار مجال باز کردن همه‌ی ابعاد اندیشه‌ی سیاسی مسلمانان نبود و از بررسی ابعاد اصلاح‌گری نوین، سیاست‌نامه‌های و فقهی سیاست، بازماندیم (اگرچه سیاست‌نامه‌ها از لحاظ نظری به قوت دیگر مکتب‌ها نیستند)؛ اما در یک جمع‌بندی از مباحث مطروحه می‌توان بر این نکته تأکید کرد که مسأله‌ی سعادت انسان، یکی از کلیدهای اصلی تفکر سیاسی مسلمانان بوده است. مسلمانان اصولاً به دلیل بهره‌گیری از معرفت اسلامی، سعادت را فراتر از سعادت دنیایی (که مد نظر یونانیان بود)، تعریف و دنبال کردند. از طرف دیگر، مهم‌ترین نقاط تفارق میان اندیشمندان سیاسی مسلمان را می‌توان در تفاوت بهره‌گیری آنان از منابع دانست. فارغ از سیاست‌نامه‌نویسان که با گرایش‌های پراگماتیستی به دنبال ارائه‌ی سفارشات به منظور اصلاح امور رعیت و حکومت بوده‌اند، اندیشمندان سیاسی مسلمان، از لحاظ میزان و نحوه‌ی بهره‌گیری از دو منبع عقل و وحی، از هم فاصله می‌گیرند. برخی از آنان به طور کلی بر رویکرد فقهی تأکید کرده‌اند و برخی نیز، از عقل و فلسفه بهره‌ی بیشتری گرفته‌اند و به انحاء متفاوتی میان عقل و وحی، رابطه برقرار کرده‌اند. ■

#### پی‌نوشت

دانشجوی دکتری اندیشه‌های سیاسی

حق خلیفه‌اللهی و اصلاح حیات اجتماعی بدون سیاست و ریاست امکان‌پذیر نیست. بنابراین در سفر من الخلق الی الحق، او قائل به ضرورت سیاست و حکومت است. از طرف دیگر او در سفر من الخلق الی الخلق می‌گوید که شخصی که این سفر را طی می‌کند هم خلیفه‌ی خداوند است و هم رهبری و ریاست انسان‌ها را برعهده دارد. لذا چنین انسانی که مظهر دین و سیاست است، علاوه بر اینکه در علوم حقیقی به واسطه‌ی افاضات و حیانی باید کامل باشد، به ناچار می‌بایست که در اموری که به احکام و سیاست دینی تعلق دارد کامل بوده و به معجزات ظاهری مؤید باشد و اگر چنین نباشد نمی‌تواند واسطه‌ی بین حق و خلق باشد

و بلکه نمی‌تواند واسطه‌ی بین خلق و خلق باشد. برخوردار نبودن از کمالات معنوی و افاضات و حیانی و سیاست دینی از نظر ملاصدرا به قدری قابل توجه است که فاقد آن حتی نمی‌تواند رهبری سیاسی را در نظام‌های مردمی برعهده گیرد. او از چنین انسانی با عناوین «رئیس اول»، «حکیم»، «ولی»، «نبی» و «منذر» یاد می‌کند.

صدرا المتألهین در چارچوب منظومه‌ی فکری خود سیاست‌ارزایی و تحلیل می‌کند و بر این باور است که سیاست، تدبیر و تلاشی انتخابی و عقلایی و مبتنی بر کشش‌های فطری و طبیعی انسان‌هاست که به جهت اصلاح حیات جمعی برای نیل به سعادت و غایات الهی در پیش گرفته می‌شود. او می‌گوید که سیاست عبارت است از حرکت از نفس جزئی که براساس حسن اختیار و انتخاب فرد انسانی است برای اینکه آن‌ها را بر محور نظام‌مندی گردآورد و جماعتشان را اصلاح گرداند. او سیاست را به دو قسم سیاست انسانی و سیاست الهی تقسیم می‌کند و سیاست الهی را به مجموعه‌ی تدبیری که از طرف شارع مقدس برای اصلاح حیات اجتماعی انسان در نظر گرفته شده است، اطلاق می‌کند.

از آن‌جا که احتمال این اشتباه می‌رود که سیاست، همان شریعت پنداشته شود وی به تبیین تمایزات و تفاوت این دو واژه می‌پردازد. از نظر او فرق میان شریعت و سیاست از جهت فعل، این است که افعال سیاست، جزئی و ناقصند و به وسیله‌ی شریعت بقا و کمال می‌یابند. لیکن افعال شریعت، کلی و تامند که به سیاست هیچ‌گونه نیازی ندارند. همچنین، فرق میان شریعت و سیاست از جهت انفعال، این است که امر شریعت برای ذات متشروع لازم و از آن جدانشدنی و لیکن امر سیاست از ذات شخص سیاست‌مدار جداست؛ مثلاً شریعت شخص را به نماز خواندن و روزه گرفتن دستور می‌دهد که اگر شخص بپذیرد و بدان‌ها عمل کند، سود آن‌ها مستقیماً بدو برمی‌گردد، لیکن سیاست، شخص را دستور می‌دهد تا در لباس‌هایی فاخر و با تجملاتی خیره‌کننده نمایان شود، که بدیهی است این امر به خاطر بینندگان است نه به خاطر پوشنده‌ی آن لباس‌ها و دارنده‌ی آن تجملات.

ملاصدرا در تقسیم‌گیری از «شریعت» آنرا همچون «حکمت» دو قسم علمی (نظری) و عملی می‌داند و بر این اساس، لاجرم سیاست جزء «شریعت عملی» خواهد بود و این نحوه‌ی انطباق شریعت و حکمت، از ویژگی‌های مکتب فلسفی ملاصدرا محسوب می‌شود

#### دو نگاه

فارغ از

سیاست‌نامه‌نویسان که با گرایش‌های پراگماتیستی به دنبال ارائه‌ی سفارشات به منظور اصلاح امور رعیت و حکومت بوده‌اند، اندیشمندان سیاسی مسلمان، از لحاظ میزان و نحوه‌ی بهره‌گیری از دو منبع عقل و وحی، از هم فاصله می‌گیرند